

فردوسی احیاگر بشریت

فردوسی طوسی در تاریخ ادبیات جهانی یکی از نمایندگان برجسته اندیشه‌های هنری و تاریخی و اجتماعی ایران است. خلاقیت وی از دیدگاه هنری چنان مقبول و مؤثر است که تا به حال بعد از گذشت قرن‌ها، این اثر جاودانه نه فقط ایرانی‌ها بلکه جهانیان را به شور و شوق می‌رساند. فردوسی در شاهنامه چنانکه از نام آن آشکار است، مطالبی پیرامون تاریخ باستانی ایران می‌سراید و یکی از بهترین حماسه‌های روزگار است. براستی شاهنامه دریایی است بی‌کنار و هر طالبی که بر لب این دریا گرد می‌آید طبق استعداد خود از آن بهره می‌برد. سال‌هاست که مردم شاهنامه را می‌خوانند، مطالبی می‌نویسند و همیشه دیده‌های ژرف بین‌شان گوهری در می‌یابد که آنها را به دوستان عرضه می‌کنند. در مکتب فردوسی هزاران نکته است که از وجود تا عدم دامن دل را می‌کشد:

کرشمه دامن دل می‌کشد که جا اینجاست

ولی در این فرصت کوتاه آدم نمی‌تواند همه جوانب را بیان کند. در این مقاله کوشش بنده حقیر این است که مجسم کنم که فردوسی از انسان‌ها چه انتظاری داشته است؟ باید ببینیم که فردوسی انسان و جامعه را در دورنمای اندیشه خود چطور طراحی کرده است؟ رابطه وی با اجتماع خیلی روشن است، اگرچه با نظام شاهی بسیار هم‌آهنگ و همیشه در انتظار یک پادشاه و یک اسفندیار و یک کیخسرو بوده است:

جهان بی‌سر و تاج خسرو مباد همیشه بماناد و جاوید شاد

شاهنامه اگرچه کتاب پند و حکمت و موعظه نیست اما بشر دوستی فردوسی به اندازه‌ای است که درباره خدانشناسی، عدل‌گستری، طلب نیکی، احتراز و اجتناب از

بدی و موارد دیگر از این قبیل پند و اندرز می‌دهد. از دیدگاه فردوسی برای یک انسان خوب لازم است که اول روح خود را با جان آفرین خود آشنا کند:

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد
خداوند نام و خداوند جای خداوند روزی ده رهنمای
ز نام و نشان و گمان برترست نگارنده بر شده گوهرست

وی در جاهای مختلف تمام صفات الهی را برمی‌شمارد، گاه می‌گوید که آفریننده است و گاه می‌نویسد که او در وهم و گمان و اندیشه نمی‌گنجد، او قادر است، رزق دهنده است، نادیدنی است، عادل و فریادرس و قابل نیایش و پرستش است:

ستودن نداند کس او را چو هست میان بندگی را ببایدت بست

فردوسی بعد از آشنایی انسان با خدا، خرد را مورد ستایش قرار می‌دهد:

خرد افسر شهر یاران بود خرد زیور نامداران بود
خرد چشم جانست چون بنگری تو بی‌چشم شادان جهان نسپری

در این بیت ترکیب «چشم جان» دقت نظری فردوسی را در ضمن خرد نشان می‌دهد که اندیشه وی چه قدر عمیق است. واقعاً اگر خرد نباشد نه دنیای مادی در دست ما خواهد بود و نه جهان معنوی. وی انسان‌ها را با شناخت خویش و شناخت خدا در عالم معنا و فراغت از آرایه‌های ظاهری فرامی‌خواند:

خرد زنده جاودانی شناس خرد مایه زندگانی شناس
کسی کو ندارد خرد را ز پیش دلش گردد از کرده خویش ریش

بعد از گذشتن از این دو مرحله انسان باید به وسیله خرد به علم و دانش دست یابد. اگرچه راه علم راه دشواری است و بدون رنج و مشقت این گنج حاصل نمی‌شود و باید با عقل و دانش سرانجام خود را ببیند. فردوسی کلیتاً مرد مسلمانی بوده و بر لزوم دینداری خیلی تأکید می‌کند. شاهد و مثالی که اینجا آورده می‌شود نمونه‌ای است از اندیشه مسلمانی وی:

به گفتار پیغمبرت راه جوی دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی
اگر چشم داری به دیگر سرای به نزد نبی و وصی گیر جای

یعنی بعد از اقرار به وجود خداوندی، راه رستگاری و نجات انسان دین و دانش است:
 ترا دین و دانش رهاند درست ره رستگاری ببایدت جُست
 فردوسی نه فقط نشانگر راه مستقیم بوده بلکه نتایج انحراف از آن را نیز آشکارا
 بیان می‌کند و فرمانروایی دل را محکوم می‌سازد:
 دلت گر براه خطا مایل است ترا دشمن اندر جهان خود دل است

یا

به یزدان هر آنکس که شد ناسپاس بدش اندر آید ز هر سو هراس
 فردوسی ضمن درک این حقایق تلخ، تسلیم نمی‌شود. در لحظاتی که امکان حل مسایل
 زندگی انسان موجود است، محکومیت و فناوی وی را به آسانی قبول نمی‌کند. وی می‌گوید
 که سپاس و شکرگزاری خداوند، انسان را از وسوسه‌های گوناگون حفظ می‌کند.
 تجربه مدیریت سالیان دراز و تفکر فردوسی در بحث پادشاهی ضحاک و داستان
 کاوه آهنگر، نکته‌های دقیق زندگانی اجتماعی را ابراز می‌کند که دشمن اگرچه «خوار و
 خرد» باشد، نباید انسان از وی بی‌خطر باشد. وظیفه انسان فقط حفظ منافع شخصی نیست
 بلکه برتری، شایستگی و بهبودی انسان در راست‌گویی و خدمت خلق و احتراز از
 دشمن است:

که دشمن اگرچه بود خوار و خرد مر او را بنادان نباید شمرد
 ندارم همی دشمن خرد خوار بترسم همی از بد روزگار

فردوسی اندیشه‌های پیشین خود درباره زندگی و اجتماع را در متن نامه‌ای که
 ضحاک توسط دبیران خود تهیه می‌گرداند، گنجانیده و با پاره کردن آن نوشته‌های دروغ
 بر تارهای جان زخمه زده است، تا خواننده درباره تمام شمایل خوب بشریت آگاه شود
 و کاوه آهنگر نمودار جرأت مردانه طبقه مستضعف است. این گونه بیان در مورد تلاش
 انسان‌ها در دنیای پر آشوب و در بزم ستمکاران برای گرفتن حقوق انسانی خیلی موثر
 است. فردوسی می‌گوید که در قیام علیه ظلم، نیازی به کثرت سپاه و مردم نیست، بلکه
 معمولی‌ترین فرد جامعه یک ستون محکم و یک ضرب کاری و منقلب کننده ایوان
 شاهی است:

نباشم بدین محضر اندر گواه نه هرگز بر اندیشم از پادشاه

همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند

فردوسی در ضمن بیان کشمکش ذهنی پادشاهان، پند و نصایح یک پادشاه به شاهزاده، پوزش و پیمان، گریز و پیروزی، جنگ و آشتی، کشت و کشتار و اسیری و درماندگی، در عرضه پیام خود بسیار موفق بود. علاوه بر این ویژگی‌های پادشاهی که مردم و جهانیان انتظار دارند، با چیره دستی کامل ارائه داده شده است:

نیاید جهان آفرین را پسند که جویند بر بیگناهان گزند

هر آنکس که جوید همی رای من نباید که ویران کند جای من

*

نگه کن که تا چند شهر فراخ پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ

شدست اندرین کینه جستن خراب بهانه سیاووش و افراسیاب

یکی منزل اندر بیابان نماند به کشور جز از شهر ویران نماند

رسم جهاننداری در این دنیای زودگذر این است که برای تاج و تخت پادشاهی نه مادر مورد احترام می‌ماند، نه جان پدر ارزش دارد و نه برادر و خانواده. قتل و غارت، بریدن سر و کور کردن چشم، همه نوع ظلم اینجا روا است و بعدها چنین مرد ستمگری را سایه خداوندی و صاحب امر می‌گویند. فردوسی اینگونه گمراهی را مورد نکوهش قرار می‌دهد:

پدر کشته را شاه گیتی مخوان کنون کز سیاوش نماند استخوان

همان مادرم را ز پرده براه کشیدی و گشتی چنین کینه خواه

*

که هرگز به گیتی کس آن بد نکرد ز شاهان و گردان و مردان مرد

که بر انجمن مر زنی را کشان بیارد به نزدیک مردم کشان

زننده همی تازیانه زند که تا دخترش بچه را بفکند

*

میانش به دو نیمه کردی به درد کسی با برادر چنین بد نکرد

از منظر فردوسی شاه باید دیندار، پرهیزگار، خداترس و در بارگاه الهی در حال نیایش باشد، باعث رشد کشور و فلاح مردم شود و از خون بی‌گناهان حذر داشته باشد. وی در یک بیت همه این اندیشه‌ها را گنجانیده است:

خنک آن کسی کو بود پادشا کفی راد دارد دلی پارسا

وی می‌گوید که سرافرازی پادشاهان در صحبت حکیمان و روشن روانان است. پس باید در انتخاب ندیمان و همراهیان صاحب نظر بود. فردوسی جزئیات زندگی را در نغمه‌های زیبای خود شرح داده است. او از انسانها می‌خواهد که داد پیشه کنند، بی‌آلایش و حقیقت‌پرست باشند، به مردم مهر بورزند و تنگ‌نظری و بی‌مهری و بی‌وفایی را از بین ببرند:

تو از ما بریده بدین گونه مهر پسندد چنین کردگار سپهر؟

*

همه خاک دادند بالین و خشت خنک آنکه جز نام نیکی نهشت

تو عیب کسان هیچ گونه مجوی که عیب آورد بر تو بر عیب گوی

*

به پنجم سخن مردم عیب جوی نگیرد به نزد کسان آبروی

*

کسی کو ترا نیست آزمجوی چه جویی چه خواهی ازو آبروی؟

فردوسی در ضمن پادشاهی انوشیروان، خوبی و بدی را در قالب آمار و اعداد نشان می‌دهد:

سوم بار بایدت هنگام کار ز هر نیک و هر بد گرفتن شمار

در جایی دیگر می‌گوید که سخنی که راز باشد نباید با دوستان و همرازان هم گفته شود:

سخن هیچ مسرای با رازدار که او را بود نیز انباز و یار

در جای دیگر می‌گوید که مزخرف‌گویی کار بیهوده‌ای است. پیامی که فردوسی در شاهنامه داده، پیامی جهانی و ماورای مرز و بوم است. به همین خاطر به راحتی می‌توان گفت که فردوسی احیاگر بشریت بوده و حقایق زندگانی انسان را با کنجکاوی در بیت‌های موجز چنین می‌پروراند:

چنین گفت کیخسرو هوشمند که هر چیزکان نیست ما را پسند
نیاریم کس را همان بد بروی وگر چند باشد دلم کینه جوی
فردوسی چندین بار با تکرار، عادت‌های خوب و بد را با ویژگی‌های هنری و
مضمونی در اثر خود مجسم می‌سازد.

فردوسی دلی حساس و نازک دارد. دل شاعر مملو از جذبه وطن‌پرستی است و بر
تاریخ پادشاهان بزرگ ایران افتخار می‌کند. ولی در گوشه دل حس می‌کند که نتیجه این
جنگ چیست؟ هزاران بی‌گناه مثل گوسفند کشته می‌شوند، آن اسیران و بیچارگان که
محتاج شفقت و رافت می‌باشند و آنان که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند و آنان که
شکار این فاجعه جنگ شدند، آه آن مظلومان و فریاد یتیمان برای چه بود؟
از آثار وی استنباط می‌شود که فردوسی در دنیای بزم می‌نالد و در میدان رزم به یاد
دلیری و شهامت پادشاهان و قهرمانان می‌گردد:

بدیشان چنین گفت کز روزگار نبینم همی جز بد از کارزار
بسا نامداران که بر دست من تبه شد به جنگ اندرین انجمن
مرا سیر شد دل ز جنگ و بدی همی جست خواهم ره ایزدی

در آثار فردوسی ما به درد و غم عمیق و نهانی وی برخورد می‌کنیم. رقت قلبی
فردوسی در بیت زیر دیده می‌شود و برای تأثیر اندیشه‌های خود استدلالی خردمندانه
می‌کند. راستی وی صاحب تجربه‌ای وسیع از زندگی و مهرورزی است:

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

فردوسی جامعه را با وظیفه‌های مقدس انسانی آشنا می‌سازد و در این مورد
جزئیات امور را تحت نظر قرار داده و به روشن کردن نقش زن در زندگی می‌پردازد.
زنان شاهنامه اگرچه مظهر کمال زیبایی هستند، ولی مسایلی را که فردوسی توضیح داده
و معیاری را که برای سنجش زن خوب قرار داده، جادوگری حسن و عشوه نیست بلکه
صدق و صفای کردار است، چنانکه در وصف رودابه چنین آمده:

ز سر تا به پایش به کردار عاج به رخ چون بهشت و به بالا چو ساج

فردوسی برای تجسم احساسات آدمیان، اسطوره‌ها را با قدرت تخیل شکوه می‌بخشد و با واقعیت چنان پیوند می‌دهد که احیاگر فرهنگ باستانی ایران و بشریت جهان می‌گردد.

منابع

۱. حسن پیرنیا مشیرالدوله، تاریخ ایران باستان، انتشارات دنیای کتاب ۱۳۷۰.
۲. دکتر عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)، انتشارات امیر کبیر ۱۳۷۱.
۳. دکتر ذبیح الله صفا، حماسه‌سرایی در ایران، انتشارات امیر کبیر ۱۳۶۰.
۴. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه فردوسی، ۹ جلد، انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور، مسکو ۱۹۶۶.